

بررسی تطبیقی رابطه مردم‌سالاری و صلح از منظر علامه طباطبایی و کانت

حسن عبدی^۱

چکیده

پرسش اصلی این تحقیق عبارت است از: «وجوه شباهت و تفاوت دیدگاه کانت و علامه طباطبایی در مورد رابطه صلح و مردم‌سالاری چیست؟». در این تحقیق که هدف آن ارائه بحثی تطبیقی میان اندیشه سیاسی کانت و علامه طباطبایی بوده، با استفاده از روش تحلیلی - عقلی به بررسی این فرضیه پرداخته شده است که هر دو متفکر رابطه ضروری میان مردم‌سالاری و صلح پایدار قائل نیستند. بر اساس یافته‌های تحقیق، دیدگاه کانت و دیدگاه علامه طباطبایی درباره رابطه صلح و مردم‌سالاری، در این موارد به یکدیگر شباهت دارد: استفاده از روش تحلیلی - عقلی، نگرش نظام‌مند و جامع به مسأله، تکاملی شمردن زندگی انسان و هدف شمردن دست‌یابی به صلح در این فرآیند تکاملی، قانون‌مند دانستن نظام جهان و تحلیل رفتار انسان‌ها بر پایه استخدام دیدگاه این دو متفکر از این جهات با یکدیگر تفاوت دارد: ایده‌آلیست بودن کانت در مقابل رئالیست بودن علامه طباطبایی، تضادگرا بودن کانت در مقابل وفاق‌گرا بودن علامه طباطبایی، انسان‌محور بودن کانت در مقابل خدامحور بودن علامه طباطبایی، قانون‌مدار بودن کانت در مقابل شریعت‌مدار بودن علامه طباطبایی، هدف غایی بودن صلح در نظر کانت و هدف واسطه‌ای بودن صلح در نظر علامه طباطبایی

واژگان کلیدی: مردم‌سالاری، دموکراسی، صلح، صلح دموکراتیک، جمهوری، نظریه استخدام، کانت، علامه طباطبایی (ره)، اندیشه سیاسی اسلام.

مقدمه

از گذشته دور، صلح جهانی و پایدار به منزله آرمانی انسانی مورد توجه بسیاری از متفکران بوده است. بسیاری از ادیان نیز صلح را به منزله یکی از وعده‌های الهی برای بندگان به‌شمار آورده‌اند. آنچه بیش از همه، اندیشه متفکران را به خود مشغول داشته است، جست‌وجوی زمینه‌ها و عوامل تحقق صلح جهانی و پایدار است. در این زمینه ایمانوئل کانت - فیلسوف آلمانی قرن هیجدهم - از ساختار سیاسی مبتنی بر آرای مردم به‌منزله عامل اساسی تحقق صلح جهانی و پایدار یاد می‌کند. وی به تفصیل به این بحث پرداخته است و کتاب مستقلی نیز درباره صلح پایدار و زمینه‌های دستیابی به آن نگاشته است. در فرهنگ اسلامی نیز شاهد تصویری از جهان در آینده هستیم که در آن هرگونه ظلم و ستمی از میان می‌رود و عدالت و صلح بر جهان حاکم می‌گردد. از این رو متفکران اسلامی نیز در آثار خود به مسأله عدل و صلح توجه کرده‌اند. در این میان علامه طباطبایی با استفاده از روش عقلی و فلسفی به بررسی موضوعات مختلف اجتماعی پرداخته است. اگرچه وی به‌صورت مستقیم و مستقل به بررسی صلح و علل و زمینه‌های تحقق آن نپرداخته است، ولی با بررسی آثار او می‌توان مطالبی در این زمینه به‌دست آورد. آنچه به گواه آثار و تألیفات علامه طباطبایی مسلم می‌گردد این است که اندیشه اسلامی ظرفیت لازم برای تحقیق و بررسی موضوعاتی مانند صلح و مردم‌سالاری را داراست. بنابراین مناسب است با تمرکز بر موضوع رابطه میان صلح و مردم‌سالاری به بررسی این پرسش بپردازیم که «وجوه شباهت و تفاوت دیدگاه کانت و علامه طباطبایی در مورد رابطه صلح و مردم‌سالاری» چیست؟

هرچند درباره رابطه مردم‌سالاری و صلح آثار گوناگونی منتشر شده است، اما درباره مقایسه میان دیدگاه کانت در مورد رابطه میان مردم‌سالاری و صلح و اندیشه سیاسی اسلام با تأکید بر آراء علامه طباطبایی درباره این مسأله تحقیقی انجام نشده است. البته آثاری به

چشم می‌خورد که نویسندگان آنها به‌طور کلی به بررسی رابطه میان مردم‌سالاری و صلح پرداخته‌اند:

حاجی حیدر، حمید، نظریه صلح دموکراتیک، مجله علوم سیاسی، سال یازدهم، شماره چهل و یکم، ص ۳۱-۴۶.

نویسنده در این مقاله نخست دورنمایی از مسأله صلح در اروپا را ارائه کرده است و در ادامه با تمرکز بر دیدگاه کانت درباره صلح جهانی، نخست به دو قرائت محکم و ضعیف از دیدگاه کانت اشاره کرده و سپس به تبیین دلایل کانت مبنی بر وجود ملازمه میان مردم‌سالاری و صلح پرداخته است. یکی از نقاط قوت مقاله، سیر منطقی بحث می‌باشد. نویسنده با نگاهی تاریخی به مسأله، به طرح اصل نظریه و سپس دلایل کانت و در پایان نکات انتقادی پرداخته است. از دیگر نقاط قوت این مقاله، ارجاع به متون و منابع دست اول می‌باشد. در این تحقیق، توجهی به نقش مبانی فلسفی کانت در ارائه نظریه صلح پایدار نشده است. گذشته از این، به نظر می‌رسد همچنان زمینه برای طرح نکات انتقادی بیشتر فراهم باشد.

نوع پرست، زهرا، «دموکراسی، عدالت و صلح»، فصل‌نامه تخصصی علوم سیاسی، شماره نهم، ص ۵-۲۶.

ایده اصلی نویسنده در این مقاله آن است که رابطه حقیقی میان عدالت و مردم‌سالاری برقرار است و صلح جهانی و پایدار را نیز می‌توان از لوازم هماهنگی میان عدالت و مردم‌سالاری قلمداد کرد. نویسنده بدون تمرکز بر نظریه یا دیدگاه خاصی، به توضیح رابطه میان سه مقوله عدالت، مردم‌سالاری و صلح پرداخته است. در کنار این واقعیت که ارجاع به منابع دست اول از نقاط قوت این مقاله است، باید گفت مطالعه مقاله نشان می‌دهد که نویسنده به مقوله عدالت از منظری حقوقی و قانونی نگریسته است و از این جهت محتوای مقاله اندکی از مباحث سیاسی فاصله گرفته است. افزون بر اینکه نظریه کانت تنها در قالب دیدگاهی در کنار سایر دیدگاه‌ها مورد توجه قرار گرفته است.

المان، فندیوس میریام، داستان بی‌پایان: «دموکراسی و صلح»، ترجمه شهروز ابراهیمی، مجله سیاست دفاعی، شماره سی و چهارم، ص ۱۴۹-۱۷۶

در این مقاله، نویسنده به بررسی کتابی تحت عنوان «صلح لیبرال و جنگ لیبرال» نوشته «جان اوئن» پرداخته است. فرضیه‌ای که محور اساسی مطالب این مقاله را تشکیل می‌دهد

این است که کشورهای دارای نظام مردم‌سالار، هیچ‌گاه با یکدیگر به جنگ نمی‌پردازند و اختلافات میان خود را از طریق راه‌های مسالمت‌آمیز حلّ و فصل می‌کنند. نویسنده تلاش دارد تا نشان دهد که مفهوم مردم‌سالاری در بستر تاریخ شاهد تحولاتی نسبت به خود بوده است. این مقاله تا آنجا که به گزارش دیدگاه‌ها درباره مردم‌سالاری و صلح باشد، منبع قابل اعتمادی است. ولی در آن، نگرش انتقادی به رابطه مردم‌سالاری و صلح به چشم نمی‌خورد. میرمحمدی، معصومه، مقایسه صلح پایدار در اندیشه انسان‌محور کانت و صلح عادلانه در اندیشه متفکران شیعی، مجله معرفت ادیان، سال دوم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۰، ص ۱۱۷-۱۴۶.

نویسنده در این مقاله به ارائه گزارشی از دیدگاه ایمانوئل کانت درباره رابطه میان مردم‌سالاری و صلح پرداخته است. یکی از نقاط قوت این مقاله توجه به ابتناء دیدگاه کانت بر آراء انسان‌شناختی اوست. نویسنده در ادامه تلاش می‌کند تا جایگاه صلح در اندیشه اسلامی را نیز تبیین نماید. عمده منابع او در این بخش، آثار امام خمینی، شهید مطهری و شهید صدر می‌باشد. به‌هرحال مجال اندک مقاله زمینه برای پرداختن تفصیلی به رابطه مردم‌سالاری و صلح را برای نویسنده فراهم نساخته است.

پیش‌فرض اصلی این پژوهش اینکه مطالعه تطبیقی میان دیدگاه دو متفکر - به‌رغم تعلق آنها به سنت‌های فکری متفاوت - امکان‌پذیر است. در فرضیه این تحقیق نیز بیان شده که هم کانت و هم علامه طباطبائی میان مردم‌سالاری و صلح پایدار هیچ‌گونه رابطه ضروری قائل نیستند. روش به‌کار رفته در انجام این پژوهش مراحل مختلفی داشته است که عبارتند از:

۱. با توجه به اینکه تحقیق حاضر یک پژوهش کتاب‌خانه‌ای است، در گزارش دیدگاه کانت و دیدگاه علامه طباطبائی با استفاده از روش کتاب‌خانه‌ای و با به‌کارگیری شیوه فیش‌برداری به توصیف دیدگاه این دو متفکر پرداخته شده است.

۲. در مقام مطالعه و تحقیق در اندیشه‌های دو متفکر سعی شده است با تمرکز بر منابع اصیل و دست اول و با استفاده از روش هرمنوتیکی، به‌ویژه بر پایه هرمنوتیک شلایرماخر به بررسی مسأله پرداخته شود. هرمنوتیک شلایرماخر را می‌توان هرمنوتیک مؤلف‌محور نیز نامید که براساس آن مؤلف معنا و مقصود خاصی از بیان سخن و کلام خویش در نظر داشته است و مخاطب تلاش می‌کند با بررسی کلام او به مراد مؤلف پی ببرد. البته از آنجا که

علامه طباطبایی به صورت مستقل^۱ به بررسی رابطه صلح و مردم‌سالاری نپرداخته است، برای دستیابی به دیدگاه او لازم است بیشتر بر لوازم کلام او متمرکز شد.

۳. در زمینه مقایسه میان اندیشه‌های این دو متفکر، با استفاده از روش تحلیلی - عقلی به بررسی استدلال‌هایی خواهیم پرداخت که هر یک از دو متفکر بر اثبات دیدگاه خود اقامه کرده است. همان‌گونه که بیان کردیم، پرسش اصلی پژوهش حاضر عبارت است از «وجوه شباهت و تفاوت دیدگاه کانت و علامه طباطبایی در مورد رابطه صلح و مردم‌سالاری چیست؟» که آن (پرسش اصلی) را می‌توان به این پرسش‌های فرعی تحلیل کرد: ۱. دیدگاه کانت درباره رابطه میان مردم‌سالاری و صلح چیست؟ ۲. دیدگاه علامه طباطبایی درباره رابطه میان مردم‌سالاری و صلح چیست؟ ۳. چه وجوه شباهتی میان دیدگاه کانت و دیدگاه علامه طباطبایی درباره رابطه میان مردم‌سالاری و صلح وجود دارد؟ ۴. چه وجوه تفاوتی میان دیدگاه کانت و دیدگاه علامه طباطبایی درباره رابطه میان مردم‌سالاری و صلح وجود دارد؟

در ادامه به بررسی پرسش‌های فرعی می‌پردازیم تا از خلال پاسخ به این پرسش‌ها، پاسخی به پرسش اصلی ارائه کنیم.

دیدگاه کانت درباره رابطه مردم‌سالاری و صلح

پرسش فرعی نخست، در مورد دیدگاه کانت درباره رابطه میان مردم‌سالاری و صلح است. در پاسخ به این پرسش تلاش می‌کنیم دورنمایی از رابطه مردم‌سالاری و صلح در آراء و اندیشه‌های کانت ارائه کنیم. در ابتدا باید یادآور شویم که در سال ۱۷۸۹ میلادی، یعنی هنگامی که از عمر کانت شصت و پنج سال می‌گذشت، تاریخ اروپا شاهد شکل‌گیری انقلابی (انقلاب فرانسه) بود که تأثیر زیادی در سیر تحولات این قاره داشت. کانت از وقوع انقلاب در فرانسه استقبال کرد و آن را نشانه پیشرفت انسانی دانست (کانت، ۱۳۸۰/الف، ص ۱۰). رساله صلح پایدار، شش سال پس از انقلاب کبیر فرانسه منتشر گردید. این مطلب می‌تواند نشانه‌ای از تأثیر اوضاع سیاسی - اجتماعی در سیر اندیشه کانت به‌شمار آید. به اعتقاد کانت، انقلاب فرانسه نشانه پیشرفت انسان در آن روزگار بود؛ زیرا هدف اصلی این انقلاب دستیابی به روشنگری بود. به باور کانت، مقصود از «روشنگری»^۱ همان «به

1. Enlightenment.

درآمدن انسان از حالت ناتوانی از به کارگیری فهم» است (کانت، ۱۳۷۰/ب، ص ۴۹). به نظر کانت، بسیاری از افراد به‌رغم آنکه از نظر زیستی به بلوغ طبیعی رسیده‌اند، به علت کاهلی و بزدلی تا زمان مرگ کودک باقی می‌مانند و با این کار باعث می‌شوند دیگران سرپرستی آنها را بر عهده بگیرند. روشننگری زمانی پدید خواهد آمد که عموم افراد از آزادی برخوردار گردند. یکی از راه‌های دستیابی به روشننگری، انقلاب است؛ زیرا انقلاب موجب می‌گردد تا خودکامگی فردی پایان یابد (همان، ص ۵۰-۵۱). بحث اصلی کانت در رساله روشننگری، به تمایز میان اطاعت و خردورزی مربوط می‌گردد. به باور او، انسان تا به بلوغ نرسیده و اراده آزاد پیدا نکرده باشد، باید از فرمان دیگری اطاعت کند (کانت، ۱۳۷۰/ب، ص ۵۵). در اینجا است که کانت معتقد است اگر انسان‌ها در شرایط آزاد و بر پایه خرد خود تصمیم بگیرند، هیچ‌گاه اقدام به جنگ را انتخاب نخواهند کرد و این‌گونه است که زمینه برای تحقق صلح فراهم می‌گردد.

همچنین به اذعان مورخان، از سال ۱۷۹۲ تا سال ۱۸۱۵ میلادی جنگ تقریباً بدون وقفه در اروپا جریان داشت (هوبزبام، ۱۳۷۴، ص ۹۷). این وضعیت به شکل‌گیری وفاق نظر درباره برچیده شدن بساط جنگ برای همیشه و تحقق صلح پایدار انجامید (کانت، ۱۳۸۰/الف، ص ۱۳). همین نکته کافی است تا فیلسوف بزرگی مانند کانت در این فکر باشد که چگونه می‌توان از جنگ جلوگیری کرد؟ از این رو وی تلاش کرده است تا راهی نهایی برای رسیدن به صلح و جلوگیری از وقوع نزاع و جنگ ارائه دهد. گفته شده که امضای پیمان بال در سال ۱۷۹۵ میلادی که به ایجاد معاهده صلح میان کشورهای فرانسه، هلند و پروس منجر شد، انگیزه نگارش رساله صلح پایدار را در کانت برانگیخته است (همان، ص ۱۰). نخستین عبارات کانت در رساله صلح پایدار گواه نگرانی ایشان از عکس‌العملی بوده است که احتمال می‌داده از سوی سیاست‌مداران اهل عمل در برابر محتوا و مضمون رساله و در پی آن نسبت به نویسنده رساله به‌وجود آید (همان، ص ۶۸-۶۷).

حکومت

در نظام فکری کانت، منشأ حکومت و ریشه‌های شکل‌گیری آن براساس قوانین طبیعت تبیین و توجیه می‌گردد. از نظر کانت، «طبیعت چنان مقرر ساخته است که هر ملتی خود را در همسایگی مردمانی دیگری که آن ملت را تحت فشار می‌گذارند می‌یابد. در مقابل، آن ملت باید برای دفاع از خود، کشوری را تشکیل دهند» (همان، ص ۹۷). در پی این الزام

طبیعی، انسان‌ها و ادار می‌شوند تا براساس قراردادی منصفانه حکومت را تشکیل دهند (Kant, 1996. P. 138). کانت در ادامه بر لزوم تفکیک قوا و عدم مداخله هر قوه در وظایف قوای دیگر تأکید می‌کند (محمودی، ۱۳۸۳، ص ۲۷۸). کانت در یک طبقه‌بندی‌ای که تأثیرپذیری او از افلاطون و ارسطو در تقریر آن کاملاً آشکار است، دست‌کم به دو گونه طبقه‌بندی حکومت اشاره می‌کند. در تقسیم نخست، حکومت از نظر شکل و صورت حکمرانی به سه قسم «اتوکراسی، اریستوکراسی و دموکراسی» تقسیم می‌گردد. «حکومت اتوکراسی یا پادشاهی» به شکلی از حکمرانی اطلاق می‌گردد که در آن یک نفر بر عموم افراد حکمرانی می‌کند. در «حکومت اریستوکراسی یا اشرافی» گروهی از مردم بر عموم افراد حکمرانی می‌کنند. اما مردم‌سالاری به شیوه حکومت مردم بر مردم اطلاق می‌شود (کانت، ۱۳۸۰/الف، ص ۷۹-۸۰). در طبقه‌بندی دوم، حکومت‌ها را از نظر چگونگی حکمرانی به دو دسته عمده «جمهوری و استبدادی» تقسیم می‌کنند. در حکومت جمهوری، مسائل سیاسی براساس اراده عمومی و رأی افراد حل و فصل می‌گردد. درحالی‌که در شیوه استبدادی اداره امور کشور، براساس تصمیماتی است که در تشخیص و صلاح‌دید یک فرد ریشه دارد (همان، ص ۸۰). البته می‌توان از ضرب فروض شکل حکمرانی در فروض چگونگی حکمرانی به شش نحوه از حکمرانی دست یافت و به مقایسه نقاط ضعف و قوت این شش نحوه حکمرانی با هم پرداخت که پرداختن به آن خارج از چارچوب این نوشتار است.

عدالت

مهم‌ترین ویژگی اندیشه سیاسی کانت آن است که در نظر او اخلاق بر سیاست حکم می‌راند. در نظر کانت مفهوم آزادی فردی، مسأله‌ای سیاسی نیست، بلکه مسأله‌ای اخلاقی است (عالم، ۱۳۹۰، ص ۴۵۷). از این رو بی‌وجه نخواهد بود اگر در طلیعه بیان اندیشه سیاسی کانت، به آراء او در زمینه فلسفه اخلاق، نگاهی بیافکنیم. از نظر کانت، فضیلت عبارت است از «ادای تکلیف یا فعل مطابق با تکلیف». برای آنکه عملی فضیلت محسوب گردد، لازم است فاعل آن عمل، کار خود را تنها با نیت ادای تکلیف انجام دهد و هیچ‌گونه عامل و انگیزه دیگری در انجام آن عمل نقش نداشته باشد (کانت، ۱۳۸۰/ب، ص ۷).

اما این تعریف صرفاً ماهیت عمل اخلاقی را بیان نمی‌کند؛ زیرا همواره جای این پرسش باقی است که فعل مطابق با کدام تکلیف، فضیلت محسوب می‌گردد؟ کانت در مقام پاسخ

به این پرسش تصریح می‌کند که معیار در تکلیف آن است که «عملی تکلیف اخلاقی است که اقدام به آن همواره انسانیت انسان را به‌عنوان غایت مراعات کند و هرگز آن را وسیله قرار ندهد» و در تعبیر دیگری این‌گونه بیان می‌کند که «عملی اخلاقی است که همگانی شدن آن موجب تخریب و انهدام آن نگردد» (همان، ص ۱۷). البته همان‌گونه که بیان شد، لازم است این فعل اخلاقی همراه با نیت تکلیف انجام گیرد (کانت، ۱۳۸۰د، ص ۷۹-۸۰).

با این تعریف، کانت در مقابل آن‌دسته از فیلسوفان اخلاق قرار خواهد گرفت که ملاک اخلاقی بودن یک عمل را مقدمه بودن آن برای دستیابی به سعادت دانسته‌اند. با توجه به اینکه مفهوم سعادت ممکن است در نظر افراد مختلف به گونه‌های متفاوتی تفسیر و تبیین گردد، از نظر کانت معیار قرار دادن سعادت برای اخلاقی بودن یک عمل به «نسبی‌گرایی» منجر می‌گردد. از این‌رو لازم است به جای سعادت بر مفهوم «تکلیف» تأکید شود. به اعتقاد کانت، لازمه این نگرش تأمین آزادی و استقلال انسان از هر نوع عامل غیر انسانی، از قبیل شرایط طبیعی یا مفاهیم کلامی و ... است. به عبارت دیگر در اخلاقی بودن یک عمل، تأثیر هر گونه شرایط و عوامل فرهنگی، نژادی، جغرافیایی، کلامی، و الهیاتی نفی می‌گردد (همان، ص ۲۵). او حتی در صورت وجود چنین تأثیری، آن را فاقد ارزش می‌شمارد (کانت، ۱۳۸۰ ج، ص ۴۷). از این‌رو در نظام اخلاقی کانت، ارزش‌های اخلاقی جهان‌شمول می‌باشد (کانت، ۱۳۸۰/ب، ص ۲۵: تأکیدها افزوده شده است). البته تذکر این نکته مناسب است که کانت به‌رغم تأکیدهای فراوان بر اصول اخلاقی، هنگام بررسی صلح پایدار، آن را یک اصل حقوقی می‌شمارد تا یک اصل اخلاقی صرف (کانت، ۱۳۸۰د، ص ۲۱۶).

رابطه صلح و دموکراسی

کانت به بررسی رابطه میان صلح و شکل حکمرانی پرداخته است. وی درباره شکل حکمرانی، نخست سه نوع حکمرانی را بررسی می‌کند. از نظر او رابطه میان فرمان‌روا و مردم به سه گونه متصور است. در گونه نخست، یک نفر بر عموم مردم حکمرانی می‌کند. چنین شیوه‌ای از حکمرانی، «حکومت فردی»^۱ است. در گونه دوم، گروهی از افراد بر مردم حکمرانی می‌کنند. کانت این شیوه حکمرانی را «حکومت اشرافی»^۲ می‌نامد. سرانجام در

1. Autokratisch.

2. Aristokratisch.

گونه سوم، همه افراد بر عموم مردم حکمرانی می‌کنند. نام این شیوه حکمرانی «حکومت دموکراتیک»^۱ است (Kant, 1996, P. 111). در نظر کانت، هر سه شیوه حکمرانی دارای محاسن و معایبی است. از این رو نمی‌توان از شیوه‌ای سخن گفت که فاقد هر گونه کاستی و عیب باشد. حکومت فردی از آن جهت که ساده‌ترین شکل حکمرانی است، بر سایر شیوه‌های حکمرانی برتری دارد. سادگی این شیوه از آنجا نشأت می‌گیرد که تنها بر پایه یک نوع رابطه استوار گشته است؛ رابطه میان یک نفر به‌عنوان فرمان‌روا و سایر افراد به‌منزله فرمان‌برداران (Ibid). این شکل حکمرانی در معرض استبداد قرار دارد. حکومت اشرافی نسبت به حکومت فردی پیچیده می‌شود؛ زیرا در این شیوه حکمرانی علاوه بر رابطه میان فرمان‌روا - که همان گروه حاکم می‌باشند - و فرمان‌برداران - که همان مردم هستند - رابطه جدیدی مطرح می‌گردد که همان رابطه میان گروه فرمان‌روایان است (Ibid). از منظر کانت، حکومت مردم‌سالاری پیچیده‌ترین گونه حکمرانی به‌شمار می‌رود؛ زیرا اولاً در چنین شکلی از حکومت لازم است حاکمان خواسته عموم افراد را به‌گونه‌ای متحد سازند که به شکل‌گیری یک «ملت»^۲ بیانجامد. ثانیاً لازم است حاکمان خواسته شهروندان را به‌گونه‌ای متحد سازند که به شکل‌گیری «جامعه مشترک‌المنافع»^۳ بیانجامد. ثالثاً لازم است «حکومتی»^۴ تشکیل گردد که برآمده از اراده منسجم و متحد عموم افراد باشد (Ibid). پس از بحث و بررسی‌های مفصل، کانت اذعان می‌کند که باید میان ساختار جمهوری و ساختار مردم‌سالار تمایز نهاد. براین‌اساس به باور او «ساختار جمهوری تنها ساختاری است که کاملاً با حقوق انسانی سازگار است» (کانت، ۱۳۸۰/الف، ص ۹۷). به نظر او ساختار مردم‌سالار نمی‌تواند شهروندان را به منافع آنان رهنمون سازد؛ زیرا فرض کنید در یک جامعه به دلیل آنکه دولت یکی از مواد قرارداد اولیه را نقض کرد، مردم تصمیم به انقلاب و شورش سراسری بگیرند، این امر در یک ساختار مردم‌سالار موجه به‌نظر می‌رسد. درحالی‌که انقلاب و شورش می‌تواند ضررهای جبران‌ناپذیری را متوجه شهروندان مذکور کند. از این‌روست که طبق ساختار جمهوری، حاکم در برابر شهروندان صرفاً دارای حق است نه تکلیف. از این‌رو در چنین مواردی شهروندان تنها دارای «حق شکایت» هستند نه حق انقلاب و شورش (کانت،

1. Demokratisch.
2. People.
3. Common wealth.
4. Sovereign.

۱۳۸۰/د، ص ۱۷۷-۱۷۶). ساختار جمهوری، شیوه‌ای از حکمرانی است که مقدرات کشور براساس رأی عموم افراد اداره گردد. با این تعریف، ساختار جمهوری در تقابل با ساختار استبدادی قرار می‌گیرد (همان، ص ۸۰). کانت برای تحقق جمهوری سه شرط بیان می‌کند: شرط آزادی شهروندان، پیروی همه شهروندان از قانون مشترک و واحد و شرط یکسان و برابر بودن همه شهروندان در پیشگاه قانون واحد (همان، ص ۷۸).

از نظر کانت مادامی که در یک نظام حکمرانی، قوه مقننه از قوه مجریه تفکیک نگردد، همواره احتمال استبداد و خودرایی وجود خواهد داشت. از این رو به باور کانت، هر نوعی از حکومت که وابسته به نمایندگان مردم و به گونه پارلمانی نباشد، به معنای دقیق کلمه «نابهنجار» خواهد بود؛ زیرا قانون‌گذار نمی‌تواند در عین حال مجری تصمیمات خویش باشد (همان، ص ۸۰). این مطلب کانت را به سوی ترجیح دموکراسی‌های غیرمستقیم سوق می‌دهد. در این گونه از حکمرانی، مسائل براساس تصمیم نمایندگان مردم حل و فصل می‌گردد. اصل نمایندگی به اختصار چنین است که «اداره حکومت ممکن است به وسیله عده نسبتاً کمی انجام پذیرد. این عده در برابر اعضای از اجتماع که آنان را انتخاب می‌کنند، مسئول هستند و همه اختیارات آنان از موکلانشان ناشی می‌گردد» (کوهن، ۱۳۷۳، ص ۱۲۱). اگر ساختار حکمرانی جمهوری را به حاکمیت مردم بر مردم تعریف کنیم، شیوه نمایندگی بهترین یا دست کم یکی از بهترین روش‌های اعمال رأی مردم قلمداد می‌شود (همان، ص ۱۲۲). به طور کلی از نظر کانت، تحقق نظام جمهوری تنها در جوامعی امکان‌پذیر است که واجد نظام پارلمانی باشند (کانت، ۱۳۸۰/الف، ص ۸۱). بدون نظام پارلمانی، هر شکلی از حکومت - خواه اتوکراسی، خواه آریستوکراسی و خواه مردم‌سالاری - به استبداد خواهد انجامید. براین اساس در نظر کانت، به صرف اینکه شکل یک حکومت «دموکراسی» باشد، نمی‌توان به پسندیده بودن آن شکل حکومت داوروی کرد.

اما درباره مفهوم صلح^۱ در نظر کانت باید گفت: اولاً از نظر کانت، صرف توقف علمیات جنگی را نمی‌توان صلح نامید. ثانیاً وی میان دو گونه صلح تمایز صریحی قائل می‌شود. گونه اول که می‌توان آن را صلح موقت نام گذاشت، پیمانی است که میان چند کشور منعقد می‌گردد و هدف نهایی آن ترک نزاع و مخاصمه در شرایط فعلی و بسترسازی

1. Peace.

برای آمادگی جهت جنگ و نزاع در آینده است. در مقابل، صلح پایدار قرار می‌گیرد که هدف نهایی آن رسیدن به امنیت و آرامش می‌باشد. از نظر کانت، «صلح» نامیدن گونه اول دقیق نیست. او این کار را نوعی سفسطه می‌خواند که در شأن حاکمان نیست (همان، ص ۷۰-۶۹). این سخن کانت با دیدگاهی که درباره مفهوم صلح بیان کرده، سازگار است. به اعتقاد کانت، وضعیت طبیعی اقتضا می‌کند که افراد در وضعیت جنگی به سر ببرند (همان، ص ۷۷). البته او صلح را حق هر فرد انسانی می‌داند، اما حقی که برخلاف مقتضای طبیعت است. وی مفهوم حق صلح را این‌گونه تحلیل می‌کند: x حق صلح است اگر ... و تنها اگر: ۱. داشتن حق امنیت و آرامش هنگامی که میان دو هم‌سایه جنگی واقع شده است. ۲. داشتن حق اطمینان نسبت به استمرار امنیت و آرامش به دست آمده. ۳. حق اتحاد میان چند دولت صرفاً برای دفاع مشترک در مقابل هجوم خارجی یا داخلی.^۱

در مقابل مفهوم صلح، مفهوم جنگ قرار دارد. جنگ از نظر اقتصادی باعث ویرانی و تباهی خواهد شد. از نظر اخلاقی موجب تباهی اخلاق می‌گردد. همچنین جنگ بهانه‌ای را به دست کشورهای متجاوز می‌نهد تا به کشورهای دیگر حمله کنند (همان، ص ۵۵).

به نظر کانت، هر چند وضعیت طبیعی وضعیت جنگ است، عقل انسان بر پایه مضراتی که در جنگ وجود دارد و آثار زیان‌باری که این پدیده به دنبال دارد، حکم می‌کند که باید از این پدیده شوم اجتناب کرد. آنچه این حکم عقل را در جامعه عملی می‌سازد، حاکم بودن رأی و دیدگاه افراد جامعه است. از این‌رو هر چه آرای مردم در تصمیمات سیاسی - اجتماعی بیشتر مورد توجه قرار گیرد، جامعه از وضعیت جنگی دور شده و به حالت صلح نزدیک‌تر می‌شود. نظام مردم‌سالاری ادعا دارد که آراء مردم را اساس تصمیم‌های سیاسی - اجتماعی قرار می‌دهد. ولی همان‌گونه که گفتیم، از نظر کانت مردم‌سالاری اکثریت چندان تفاوتی با استبداد ندارد (همان، ص ۸۰). به باور او، علت اصلی این امر آن است که در مردم‌سالاری اکثریت تفکیک قوا انجام نگرفته است. در این شکل حکمرانی، قانون‌گذار مسئولیت اجرای قانون را نیز بر عهده دارد. پس مردم‌سالاری اکثریت مانعی برای تحقق صلح پایدار قلمداد می‌شود.

در نظر کانت، صلح پایدار زمانی محقق می‌گردد که میان کشورهای جهان صلحی دائم

1. Ibid, P. 118.

وجود داشته باشد. از نظر او شرایط تحقق صلح دائمی میان کشورها دو دسته است: شرایط مربوط به دوره‌ای که خصومتی میان دو یا چند کشور وجود ندارد، و شرایط مربوط به دوره‌ای که فضای خصومت و دشمنی میان دو یا چند کشور حاکم شده است. به باور او هرگاه جنگی درگرفته است، همواره چنین بوده که یا یکی از دو طرف جنگ و نزاع، در خود توان و قدرت لازم برای غلبه بر کشور دیگر را یافته است و یا یکی از دو طرف، چنان ضعف و سستی از خود نشان داده که کشور دیگر را ترغیب به آغاز جنگ نموده است و یا ترکیبی از دو عامل پیشین وجود داشته است. یعنی از یک سو کشوری توان لازم برای غلبه بر کشور دیگر را در خود دیده است و کشور دیگر نیز چنان ضعف و سستی از خود نشان داده که زمینه بروز جنگ و نزاع را فراهم ساخته است. به نظر او باید با این وضعیت مقابله کرد و از این رو یکی از پیش شرط‌های اساسی تحقق صلح پایدار آن است که ارتش و نیروی نظامی از میان برود (همان، ص ۷۱). روشن است که هرگاه کشوری از خود سستی و ضعف نشان دهد، مادام که کشورهای دیگر در خود توان نظامی لازم برای غلبه بر آن کشور را نیابند، هیچ‌گاه گزینه حمله نظامی را انتخاب نخواهند کرد. همچنین از نظر کانت یکی از عوامل مهمی که موجب ضعف و سستی یک کشور می‌گردد، وابستگی اقتصادی آن کشور به کشورهای دیگر است. از جمله مهم‌ترین زمینه‌های وابستگی اقتصادی، استقراض خارجی است. از این رو لازم است کشورها از عقد قراردادهای دریافت کمک مالی اجتناب ورزند (همان، ص ۶۹). کانت در گام بعدی، شرط تحقق صلح پایدار را استقلال کشورها و به رسمیت شناخته شدن این استقلال از سوی سایر کشورها می‌داند (همان، ص ۷۳).

از نظر کانت، برای تحقق صلح پایدار میان دولت‌ها دست‌کم این شرط‌ها تحقق یابد تا زمینه برای شکل‌گیری صلح پایدار فراهم گردد. برقراری حکومت جمهوری در کشورها و شکل‌گیری فدراسیون آزاد متشکل از کشورهای جمهوری است. اما رابطه نظام جمهوری با تحقق صلح پایدار چگونه است؟ به نظر کانت، آن حقیقتی که در نظام جمهوری وجود دارد و زمینه را برای تحقق صلح مهیا می‌سازد این است که:

«هنگامی که برای تصمیم‌گیری در خصوص مبادرت یا عدم مبادرت به جنگ، رضایت شهروندان یک کشور شرط باشد - چیزی که نمی‌تواند جز در ساختار جمهوری وجود داشته باشد - هیچ چیز طبیعی‌تر از این نیست که شهروندان برای شروع چنین بازی خطرناکی بسیار مردد و دودل باشند» (همان، ص ۷۸-۷۹).

با این توضیح روشن می‌گردد که از نظر کانت، اساس رابطه صلح و مردم‌سالاری در این واقعیت نهفته است که عموم افراد از مشارکت در جنگ ابا دارند. پرسشی که در اینجا مطرح می‌گردد این است که اگر عموم شهروندان نسبت به مبادرت به جنگ نظر مثبتی داشته باشند، آیا چنین نظری می‌تواند توجیه‌کننده اقدام یک کشور در تجاوز به کشور دیگر باشد؟ براساس مبانی نظری و دیدگاه کانت، به احتمال زیاد پاسخ مثبت خواهد بود.^۱ اما درباره ادعای دوم، از نظر کانت تفاوت ساختار حکمرانی جمهوری و حکومت فردی در این واقعیت نهفته است که در حکومت فردی استبدادی به مجرد آنکه پادشاه نسبت به آغاز جنگ تصمیم بگیرد، جنگ آغاز خواهد شد. در چنین نظامی، تصمیم‌گیری در باب جنگ آسان‌ترین کار در جهان است؛ زیرا فرمان‌روای کشور جزئی از اجزای کشور نیست. بلکه مالک کشور است و با وقوع جنگ، اساساً چیزی از خوش‌گذرانی‌ها، شکارها، کاخ‌های فرحبخش، جشن‌های درباری و غیره را فرو نمی‌گذارد؛ برخلاف حکومت جمهوری که شروع هرگونه جنگی منوط به رضایت عموم افراد است. همین امر مانع از آن می‌شود که عموم افراد به‌سادگی به ورود کشور به جنگ رأی دهند (محمودی، ۱۳۸۳، ص ۲۸۳). به باور کانت، وجود مجلسی که بر فعالیت‌های پادشاه نظارت داشته باشد، نمی‌تواند مانع وقوع جنگ گردد؛ زیرا در شکل پادشاهی، به‌دشواری می‌توان مجلسی را در نظر گرفت که خارج از حیطه نفوذ و تصمیم شاه عمل نماید (همان، ص ۲۸۲-۲۸۳).

دیدگاه علامه طباطبایی درباره رابطه مردم‌سالاری و صلح

اکنون به بررسی پرسش فرعی دوم، مبنی بر اینکه «از منظر علامه طباطبایی رابطه صلح و مردم‌سالاری چگونه قابل تبیین است» می‌پردازیم.

خاستگاه جنگ

در این راستا، علامه طباطبایی به بررسی عوامل پیدایش جنگ و نزاع می‌پردازد. از نظر او، در ابتدا انسان‌ها زندگی ساده و بدون اختلافی را پشت سر می‌گذاشتند. سپس عده‌ای که از قدرت بیش‌تری برخوردار بودند، از کسانی که قدرت کم‌تری داشتند، بر پایه اصل استخدام

۱. در نظر آورید که آدلف هیتلر - رهبر آلمان نازی - که مبادرت به جنگ با کشورهای همسایه کرد، فاقد محبوبیت چشم‌گیر در میان شهروندان آلمانی نبود.

بهره‌کشی کردند و زمینه برای وقوع نزاع و اختلاف فراهم گشت و همین اختلاف‌ها بستر مناسبی را برای وقوع جنگ و نزاع به‌وجود آورده است. علامه طباطبائی به ریشه‌یابی شکل‌گیری تفاوت‌ها پرداخته است و معتقد است که بخشی از این تفاوت‌ها ریشه در تکوین دارد و با توجه به اینکه امور تکوینی خارج از حیطه اراده و اختیار انسان است، برای انسان‌ها مقدور نیست آنها را از میان بردارند. او وجود تفاوت‌های اجتماعی در طول تاریخ زندگی بشر را قرینه‌ای بر تکوینی بودن آن می‌شمارد و بر این باور است که اگر امکان از میان برداشتن این تفاوت‌ها وجود می‌داشت، در برهه‌ای از تاریخ چنین امری اتفاق می‌افتاد (طباطبائی، ۱۳۹۴، ج ۴، ص ۵۳۷). از سوی دیگر، مطالعه وضعیت انسان‌ها نیز گواه آن است که انسان‌ها توان لازم برای غلبه بر برخی از نابرابری‌ها را ندارند. برای مثال، بسیاری از انسان‌ها خواهان رزقی بیش از آنچه در اختیار دارند هستند. ولی وضعیت جهان به‌گونه‌ای است که چنین امری محقق نمی‌گردد و همواره بسیاری از افراد کم‌تر از آن چیزی که آرزو می‌کنند به دست می‌آورند. از این رو می‌توان پی برد که جریان توزیع رزق و روزی در دست خداوند است (همان، ج ۱۸، ص ۱۴۸)؛ زیرا صرف اینکه انسان نسبت به داشتن دارایی‌ها و نعمت‌های مادی آرزو داشته باشد، کافی نیست. لازم است عوامل دیگر نیز در راستای تأمین همین خواسته قرار گیرد. ولی از آنجاکه اراده انسان تنها قادر است بخشی از این عوامل را تأمین نماید، انسان‌ها همواره خود را با فقدان و کمبود مواجه می‌بینند.

اما از سوی دیگر، براساس سنت‌های الهی تکامل حقیقی انسان در زندگی اجتماعی محقق می‌گردد و زندگی اجتماعی جز از راه گذر از این تفاوت‌ها و اختلاف‌ها به کمال منجر نخواهد شد. توضیح آنکه وجود تفاوت‌ها به تکامل انسان کمک می‌کند؛ زیرا: اولاً این تفاوت‌ها زمینه آزمایش و ابتلا انسان‌هاست (انعام (۶)، (۱۶۵).

ثانیاً زمینه برای شکل‌گیری روحیه رضایت‌مندی را فراهم می‌کند؛ زیرا هنگامی که افراد ببینند انسان‌های توان‌گرت‌تر از آنان به آرزوهای خود نائل نشده‌اند، زمینه برای رضایت‌مندی نسبت به سهم و حصه خاص آنها فراهم می‌شود. وجود رضایت‌مندی می‌تواند مانع از شکل‌گیری بستر لازم برای وقوع نزاع و درگیری گردد.

ثالثاً زمینه را برای اداره آسان‌تر جامعه فراهم می‌سازد.

اگر انسان‌ها براساس درک فطری خود نیاز به وجود حاکم و سرپرست در جامعه را احساس می‌کنند، از آن‌روست که افراد مختلف دارای سطح متفاوتی از قدرت و نفوذ هستند.

همین امر آنان را ملزم می‌سازد تا برای جلوگیری از ظلم و تعدی، برخی افراد را به‌منزله رئیس معین نمایند (طباطبایی، ۱۳۹۴، ج ۱۸، ص ۱۴۹).

اما اینکه وجود تفاوت و اختلاف میان انسان‌ها باعث چشم دوختن برخی از انسان‌ها به اموال انسان‌های دیگر خواهد شد، و این امر به‌نوبه خود بستر لازم برای وقوع نزاع و کشمکش میان انسان‌ها را موجب می‌گردد، مشکلی به‌وجود نمی‌آورد؛ زیرا همین امر زمینه نیاز انسان به قانونی الهی برای مقابله با نزاع و کشمکش را فراهم می‌سازد (طباطبایی، ۱۳۸۹، ص ۵۲). بنابراین پیامبران که آورنده پیام الهی بوده‌اند و هدف اصلی آنان دعوت به توحید و نیز نفی استعمار و استثمار بوده است، نخستین منادیان صلح پایدار بوده‌اند. پس از ارسال پیام الهی، ریشه نزاع و کشمکش عدول از شریعت آسمانی و جای‌گزین کردن استبداد به جای شورای حقیقی برای رسیدن به مصالح جامعه دینی است (طباطبایی، ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۶۵).

مقتضای فطرت انسان

از نظر علامه طباطبایی، آنچه می‌تواند انسان‌ها را از اختلاف و نزاع دور سازد، «اجتماع فکری» است. پایه و اساس این اجتماع را اعتقاد به توحید و شریعت اسلامی تشکیل می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۹۴، ج ۴، ص ۱۲۶-۱۳۱) و اعتقاد به توحید که بر مبنای یافته‌های عقلی است، ریشه در فطرت انسان دارد؛ همان‌گونه که احکام شرعی اسلام نیز منطبق بر فطرت انسانی است. حال با توجه به اینکه هرگونه «صلحی» تنها در سایه اعتقاد به توحید قابل دستیابی است و آینده جامعه انسانی نیز به همین سمت در حرکت است (همان، ص ۱۳۱-۱۳۳)، می‌توان گفت در نظر علامه طباطبایی، ریشه هرگونه صلحی در فطرت انسانی نهفته است. البته این به آن معنا نیست که فطرت باعث سلب آزادی انسان گردد. بلکه انسان‌ها می‌توانند با سوء استفاده از آزادی، به مخالفت با احکام فطری، از جمله توحید و لازمه آن یعنی صلح برخیزند. ولی به باور علامه طباطبایی، مخالفت انسان با احکام و قوانین فطری موجب نابود شدن خود فردی می‌شود که با این قوانین مخالفت می‌کند (طباطبایی، ۱۳۴۱، ص ۴۵).

رابطه صلح و مردم‌سالاری

با این توضیح آشکار می‌گردد که علامه طباطبایی به جای آنکه از آغاز در پی پیوند زدن

صلح با مردم‌سالاری برآید، ریشه‌های آن را در فطرت الهی انسان جست‌وجو می‌کند. علامه طباطبائی در پرداختن به عوامل زمینه‌ساز صلح به بیان کلیات بسنده نکرده است. او در موارد متعددی شیوه‌های عینیت‌بخشی به ارزش‌های والای انسانی، مانند صلح را توضیح داده است. در نظر علامه طباطبائی یکی از عوامل مهم تحقق صلح، قانون است. البته علامه طباطبائی اصطلاح «قانون» را به معنای خاصی به کار می‌برد. مقصود وی از قانون همان شریعت اسلام است. البته چه‌بسا این کاربرد کلمه «قانون»، با معنای مورد نظر این اصطلاح در فرهنگ غرب تفاوت داشته باشد. در اسلام، شریعت آسمانی با اخلاق هماهنگ و عجین است. اساس شریعت و قانون بر پایه توحید است که به‌همراه عبادیات، معارفه حقّه و اخلاق فاضله تنظیم شده است. ضمانت اجرای چنین شریعتی، علاوه بر انگیزه‌های درونی، حکومت اسلامی، تربیت صالح، امر به معروف و نهی از منکر است. این ضمانت‌ها در کنار یکدیگر بستر لازم برای تحقق صلح را فراهم می‌سازند. وی در ادامه، چشم‌اندازی انتقادی به جایگاه قانون در جوامع غربی می‌گشاید و این واقعیت را مطرح می‌سازد که آنچه در جوامع غربی به نام «قانون» مطرح است، دست‌کم دارای سه کاستی عمده می‌باشد؛ وجود آزادی تامّ که منجر به استبداد و بهره‌مندی گروهی به قیمت محرومیت گروه دیگر می‌شود، استعمار ملل ضعیف از سوی اجتماعات غربی که دست‌یابی به عدالت را زیر سؤال می‌برد و مبتنی نبودن اخلاق بر اعتقاد به مبدأ و معاد به‌منزله دو پشتوانه اساسی برای اخلاق (طباطبائی، ۱۳۹۴، ج ۴، ص ۱۰۷-۱۱۲). این استعمار چیزی نیست جز نوعی استخدام یک‌طرفه که از نظر علامه طباطبائی «استخدام مذموم» شمرده می‌شود و پایه و اساس بت‌پرستی و شرک به‌شمار می‌رود. در مقابل، استخدام ممدوح مبنای تعاون افراد در تأمین نیازهای یکدیگر است (طباطبائی، ۱۳۹۴، ج ۴، ص ۹۲). با توجه به اینکه انسان‌ها در سایه تعالیم اسلام و سنت‌های اجتماعی اسلام از قید و بند عبودیت غیر خداوند رها هستند، عبودیت غیر خداوند نمی‌تواند عامل و زمینه قانون‌گرایی را در ایشان فراهم سازد. از این‌رو قانون و شریعت اثربخش است؛ برخلاف جوامع غربی (همان، ص ۱۱۶).

شباهت دیدگاه کانت و دیدگاه علامه

اکنون پس از تبیین دیدگاه کانت و نیز تبیین دیدگاه علامه طباطبائی درباره رابطه مردم‌سالاری و صلح، به بررسی پرسش فرعی سوم می‌پردازیم. پرسش فرعی سوم عبارت بود از اینکه چه وجوه شباهتی میان دیدگاه کانت و دیدگاه علامه طباطبائی درباره رابطه

مردم‌سالاری و صلح وجود دارد؟ به نظر می‌رسد برخی از این وجوه شباهت عبارت است از:

کاربست روش عقلی

همان‌گونه که از بررسی پرسش فرعی اول و بررسی پرسش دوم نیز به دست می‌آید، هم علامه طباطبایی و هم کانت در بررسی این مسأله، از روش عقلی - تحلیلی استفاده کرده‌اند. این روش در مقابل روش تجربی قرار دارد که براساس مراجعه به حوادث و پدیده‌ها و به‌کارگیری استقراء است.

اولاً هر دو متفکر در بررسی این مسأله بر روش عقلی اتکا کرده‌اند. برای نمونه، وقتی کانت تصریح می‌کند که «ارتش‌های ثابت به تدریج به‌طور کلی منسوخ خواهند شد» (کانت، ۱۳۸۰/الف، ص ۷۱)، هیچ‌گاه به مراجعه به تاریخ سیاسی کشورها مراجعه نمی‌کند تا با استقراء و توسل جستن به مواردی که در آن کشورهای فاقد ارتش در شرایط صلح به سر برند، لزوم حذف ارتش‌ها برای رسیدن به صلح را اثبات نماید. از سوی دیگر، علامه طباطبایی نیز هنگامی که به ریشه‌یابی صلح در فطرت الهی انسان می‌پردازد و به این باور می‌رسد که هرگونه «صلحی» تنها در سایه اعتقاد به توحید قابل دست‌یابی است و آینده جامعه انسانی نیز به همین سمت در حرکت است (طباطبایی، ۱۳۹۴، ج ۴، ص ۱۳۱-۱۳۳)، این فطرت الهی را براساس استدلال‌های عقلی به اثبات رسانده است.

ثانیاً هر دو متفکر رویکردی تحلیلی را اتخاذ کرده‌اند. همان‌گونه که دیدیم، کانت با بهره‌گیری از همین شیوه، پیش شرط‌های تحقق صلح پایدار و نیز شروط تضمین صلح را یک‌به‌یک بر شمرده است (کانت، ۱۳۸۰/الف، ص ۶۹). همچنین علامه طباطبایی افزون بر اینکه به تحلیل علل و عوامل شکل‌گیری زندگی اجتماعی پرداخت، آن را براساس نوعی رابطه خدمات متقابل میان انسان‌ها تحلیل کرد (طباطبایی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۱۱۶).

نگرش نظام‌مند و جامع به مسأله

یکی دیگر از وجوه اشتراک دیدگاه کانت و دیدگاه علامه طباطبایی درباره رابطه میان صلح و مردم‌سالاری، طرح نگرش «نظام‌مند و جامع» به این مسأله است. اینکه نگرش هر دو متفکر نظام‌مند است، یعنی هم کانت به این نکته توجه داشت و در آثار خود از فلسفه اخلاق یا عقل عملی آغاز کرد و سوی فلسفه سیاست یا عقل سیاسی گام برداشت

(محمودی، ۱۳۸۳، ص ۳۶) و دیدگاه خود درباره رابطه مردم‌سالاری و صلح را بیان کرد، و هم علامه طباطبائی از تحلیل چیستی و عوامل انگیزشی انسان آغاز کرد و به این نتیجه رسید که کمال نهایی انسان از طریق اجتماع محقق می‌شود و سپس به لزوم وجود قوانینی برای جلوگیری از جنگ و نزاع رسید و ریشه صلح را در گرایش فطری انسان شمرد. همچنین اینکه رویکرد هر دو متفکر جامع است، یعنی هم کانت و هم علامه طباطبائی مسأله صلح را در سطح کلان مورد بررسی قرار داده‌اند.

کانت از خلال جمهوری بودن ساختار مدنی همه کشورها در جست‌وجوی دست‌یابی به صلح برآمد (کانت، ۱۳۸۰/الف، ص ۵۷) و علامه طباطبائی نیز خاستگاه صلح را در فطرت انسانی - که مشترک میان همه انسان‌هاست - دنبال کرد (طباطبائی، ۱۳۴۱، ص ۴۴).

تکاملی شمردن فرایند دست‌یابی به صلح

هر دو متفکر فرایند رسیدن به صلح را تکاملی می‌شمارند و نقطه اوج این فرایند را تحقق صلحی پایدار و جهانی می‌دانند. هم کانت معتقد است که سرانجام طبیعت باعث تحقق همه استعدادها و قابلیت‌های انسانی (از جمله صلح) خواهد شد (کانت، ۱۳۷۸، ص ۱۳۰) و هم علامه طباطبائی بر آن است که انسان‌ها با پی‌گیری مقتضای فطرت خود نخست به تشکیل اجتماع صالح می‌پردازند (طباطبائی، ۱۳۹۴، ج ۱۶، ص ۱۹۱) و در ادامه از طریق همین اجتماع صالح به کمال لایق خود دست پیدا می‌کنند (همان، ج ۲، ص ۱۴۹).

ابتناء تحقق صلح بر وجود قانون و عمل به آن

هر دو متفکر بر آنند که رسیدن به وضعی صلح بدون گذر از مرحله قانون‌مداری امکان‌پذیر نیست. هم علامه طباطبائی بر این نکته تأکید دارد (طباطبائی، ۱۳۴۱، ص ۴۰) و هم کانت پیروی از قانون را شرط تحقق صلح پایدار شمرده است (کانت، ۱۳۸۰/الف، ص ۵۷).

پیروی از امیال به منزله مانع تحقق صلح

هر دو متفکر در بررسی علل و عوامل وقوع جنگ و نزاع از تمایل انسان‌ها به استثمار یک‌دیگر به منزله عامل مهمی در وقوع نزاع و جنگ یاد کرده‌اند. هم کانت میل به افتخار، قدرت، و ثروت را مانع تحقق صلح شمرده است (کانت، ۱۳۷۸، ص ۱۳۲) و هم علامه طباطبائی تمایل به استثمار دیگران را [سدی مقابل آن می‌داند] (طباطبائی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۱۱۶).

تفاوت دیدگاه کانت و دیدگاه علامه

اکنون به بررسی پرسش فرعی چهارم می‌پردازیم و سعی می‌کنیم به این پرسش که «دیدگاه کانت و دیدگاه علامه طباطبایی درباره رابطه مردم‌سالاری و صلح چه تفاوت‌هایی دارد؟» پاسخ دهیم.

تقابل نگرش ایده‌آلیستی و رئالیستی

درحالی‌که دیدگاه کانت تحت تأثیر نفی امکان شناخت مستقیم واقعیت، عقل نظری را بی‌اعتبار می‌شمارد (کانت، ۱۳۷۰/الف، ص ۱۷۴) و از این رو به‌رغم آنکه خود را پیرو رئالیسم استعلایی به حساب می‌آورد، یک ایده‌آلیست است و به‌ناچار مبنای نظریه خود را بر عقل عملی قرار می‌دهد (کانت، ۱۳۷۸، ص ۱۲۹). در اندیشه علامه طباطبایی نخستین گام در اندیشه‌ورزی اصرار بر امکان شناخت واقعیت و بلکه لزوم تشخیص واقعیت از غیر واقعیت و تمایز ساختن احکام هر یک از آنهاست (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص ۴). تمایز نگرش ایده‌آلیستی و نگرش رئالیستی در این است که لازمه منطقی نگرش ایده‌آلیستی، بسط نوعی از نسبی‌گرایی است؛ زیرا با توجه به اینکه هیچ فردی توان درک واقعیت را ندارد و هر کسی بر پایه ذهنیت و نگرش خود نسبت به واقعیت قضاوت می‌کند، از این رو دیدگاه هیچ فردی بر دیدگاه دیگری ترجیح پیدا نخواهد کرد و هیچ فردی ملزم به پذیرش دیدگاه فرد دیگر نخواهد بود. درحالی‌که بر پایه نگرش رئالیستی، ملاک و معیار داوری، کشف واقعیت است و در صورتی‌که روش معتبر و مناسبی برای کشف واقع به‌کار رود، زمینه برای رسیدن به اتفاق نظر نسبت به شناخت حقیقی و واقعی فراهم خواهد شد.

تقابل تضادگرایی و وفاق‌گرایی

یکی از تفاوت‌های اساسی میان دیدگاه کانت و دیدگاه علامه طباطبایی، اختلاف آنان در تضادگرایی و وفاق‌گرایی است. هرگاه گفته شود که یک متفکر تضادگراست، منظور این است که او در تحلیل‌های خود، اصل را بر وجود تضاد میان پدیده‌ها قرار می‌دهد و به تضاد به‌منزله عاملی برای پیدایش پدیده‌ها می‌نگرد. بر این اساس کانت در تفکر خود به تضاد اصالت می‌دهد و اساس و بنیان طبیعت و انسان را بر تضاد استوار می‌سازد و از این رو می‌توان وی را تضادگرا به حساب آورد. به باور کانت، زندگی اجتماعی بر تضادی استوار است که ریشه در طبیعت دارد و به تحقق یک نظم قانونی منجر می‌گردد. حال اگر در نظر

آوریم که کانت تحقّق صلح پایدار را براساس همین نظم قانونی تبیین کرده است، می‌توان نتیجه گرفت که در نظر او تحقّق صلح پایدار در تضاد ریشه دارد (کانت، ۱۳۷۸، ص ۱۳۲). درحالی‌که در مقابل، علامه طباطبائی میان اجزای نظام هستی و نیز فطرت انسان «تلائم و وفاق» می‌بیند. از نظر او «جهان آفرینش» مخلوق خداوند قادر مطلق و عالم مطلق است که جهان را بر علم و حکمت خویش آفریده است و اختلاف و تضادی در این آفرینش وجود ندارد. براین اساس آنچه مقتضای فطرت انسانی از جمله صلح است، هماهنگ با مقتضای آفرینش است. روشن است که «نگرش ایده‌آلیستی» کانت و یا به تعبیر خود او «رنالیسم استعلایی»، به او اجازه نمی‌دهد تا از وجود خدای واقعی و عینی که خالق جهان آفرینش است سخن بگوید؛ تا چه رسد به اینکه آفرینش انسان را به چنین خدایی نسبت دهد.^۱

تقابل انسان‌مداری و خدامحوری

از جمله تفاوت‌های عمده میان نگرش دو متفکر، تفاوتی است که به تحلیل انسان‌گرایانه مشکل از سوی کانت و نگرش خدامحورانه علامه طباطبائی به مسئله باز می‌گردد. درحالی‌که کانت انسان‌محور بدون آنکه برای وجود خداوند در تحلیل پدیده‌ها نقشی قائل شود، گرایش‌ها و تمایلات انسان را مبنای تحلیل مسائل قرار می‌دهد. تأکید علامه طباطبائی بر فطرت الهی انسان و پایه و اساس بودن توحید و شریعت برای اجتماع، گواه نگرش خدامحورانه اوست (طباطبائی، ۱۳۹۴، ج ۴، ص ۱۲۶-۱۳۱). کانت در پی حل مسأله‌ای است که «انسان معاصر» روزگار او به آن مبتلاست. او به این نتیجه می‌رسد که استقلال پیدا کردن انسان از نظر شناختی - که وی از آن به روشن‌گری تعبیر می‌کند - کلید حل مشکلات انسان معاصر است (کانت، ۱۳۷۰/ب، ص ۴۹). درحالی‌که علامه طباطبائی در پی ارائه نگرش خدا‌باورانه است که در آن انسان به مثابه مخلوق خداوند تلقی می‌گردد و خداوند ربّ و معبود اوست و بلکه اساساً اعتقاد به توحید و ربوبیت حضرت حق، پایه جامعه انسانی مطلوب را تشکیل می‌دهد (طباطبائی، ۱۳۹۴، ج ۴، ص ۱۲۶-۱۳۱).

۱. ممکن است گفته شود در نظریه استخدام علامه طباطبائی نیز نوعی از «تضاد» میان منافع افراد وجود دارد و از این رو دیدگاه علامه طباطبائی نیز بر پایه تضاد شکل گرفته است. در پاسخ باید در نظر داشت که از نظر علامه طباطبائی غریزه انسان باید تابع فطرت الهی او قرار گیرد و با توجه به اشتراک انسان‌ها در فطرت الهی، این «تضاد» یک تضاد نهایی نیست، بلکه تضاد در برخی موارد است که البته پیامدهای مخرب آن با تکیه بر «سازگاری» برخاسته از فطرت برطرف می‌گردد..

مبتنی بر همین تفاوت نگرش، تفاوت دیگری نیز میان دیدگاه دو متفکر در زمینه حقیقت قانون رقم می‌خورد. درحالی‌که حقیقت قانون در نگاه کانت، مقتضای عقل عملی است و این قانون بریده از عقل نظری است. در نگاه علامه طباطبایی، قانون بر پایه عقل نظری استوار گشته است؛ چه اینکه اعتباریات اجتماعی بر پایه ادراکات عقلی استوار است (طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۱۲۵-۱۲۷).

تقابل هدف و وسیله

پنجمین تفاوت دیدگاه دو متفکر را باید در نگرش اصلی کانت به صلح پایدار و نگرش ابزاری علامه طباطبایی به آن جست‌وجو کرد. به باور کانت، صلح هدف نهایی است. از این‌رو در نظر او تحقق ساختار جمهوری نیز وسیله‌ای برای رسیدن به صلح است (کانت، ۱۳۷۰/ب، ص ۵۴-۵۵). اما از منظر علامه طباطبایی صلح چیزی جز یک هدف واسطه‌ای برای انسان نیست. صلح ابزاری است برای رسیدن انسان به کمال نهایی خود. هدف نهایی انسان نیز همان قرب الهی است (همان، ص ۱۰۹).

نتیجه‌گیری

پرسش اصلی این تحقیق عبارت بود از چه وجوه شباهت و وجوه تفاوتی میان «دیدگاه کانت و دیدگاه علامه طباطبایی درباره رابطه میان مردم‌سالاری و صلح» وجود دارد؟ براساس مطالبی که بیان شد، می‌توان به این نتیجه رسید که کانت به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین متفکران غربی به تفصیل به بررسی رابطه مردم‌سالاری و صلح پرداخته است و در این زمینه طرحی منطبق بر مبانی فکری و نظام اندیشه خود ارائه کرده است. اما درباره علامه طباطبایی به این نتیجه رسیدیم که ایشان هر چند به‌صورت مستقل به مسأله رابطه صلح و مردم‌سالاری نپرداخته است. ولی می‌توان از میان سخنان او مطالبی در این زمینه استخراج کرد. در بخش بررسی تطبیقی نیز به وجود نقاط اشتراک و اختلاف میان اندیشه دو متفکر رسیدیم. می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که به‌رغم شباهت‌هایی که میان دیدگاه دو متفکر وجود دارد، تفاوت‌ها چنان گسترده است که می‌توان دو متفکر را به دو جهان فکری متفاوت نسبت داد؛ جهان سنت و جهان تجدد. درحالی‌که کانت پایه‌گذار جهان متجدد است که در آن بر انسان‌محوری تأکید می‌شود. خدامحوری علامه طباطبایی و نگرش رئالیستی او موجب می‌گردد تا او را در زمره متفکران حامی سنت قرار دهیم. علامه

طباطبائی به سنتی تعلق دارد که در اندیشه سیاسی خود سعادت‌گرایی را ترویج می‌کنند. در ادامه و در قالب جدول، وجوه شباهت و تفاوت دیدگاه این دو متفکر را از نظر می‌گذرانیم.

بررسی تطبیقی اندیشه کانت و علامه طباطبائی درباره رابطه مردم‌سالاری و صلح		
الف) وجوه اشتراک		
۱. استفاده از روش عقلی - تحلیلی ۲. نگرش نظام‌مند و جامع به مسأله ۳. تکاملی دانستن فرآیند دست‌یابی به صلح ۴. ابتناء تحقق صلح بر قانون ۵. پیروی از امیال به مثابه مانع صلح		
ب) وجوه افتراق		
کانت	علامه طباطبائی	
۱ ایده‌آلیست	واقع‌گرا	
۲ تضادگرا	وفاق‌گرا	
۳ انسان‌محور	خدای‌محور	
۴ قانون‌مدار	شریعت‌مدار	
۵ هدف‌گایی	هدف واسطه‌ای	

کتاب‌نامه

۱. حاجی حیدر، حمید (۱۳۸۷). نظریه صلح دموکراتیک. مجله علوم سیاسی، ۱۱، (۴۱)، ص ۳۱-۴۶.
۲. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۹). روابط اجتماعی در اسلام. ترجمه محمدجواد حجّتی کرمان. قم: بوستان کتاب.
۳. _____ (۱۴۱۶). نهایه الحکمه. چاپ دوازدهم. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۴. _____ (۱۳۹۴). المیزان. بیروت: مؤسسه الاعلمی.
۵. _____ (۱۳۴۱). بحثی درباره مرجعیّت و روحانیّت. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۶. _____ (۱۳۵۶). بررسی‌های اسلامی. به کوشش سید هادی خسروشاهی. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۷. _____ (۱۳۶۲). رسائل سبعة. قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
۸. عالم، عبدالرحمن (۱۳۹۰). تاریخ فلسفه سیاسی غرب (ج ۱). تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۹. کاپلستون، فردریک (۱۳۷۴). تاریخ فلسفه (ج ۸). ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: انتشارات سروش.
۱۰. کانت، ایمانوئل (۱۳۷۰/الف). تمهیدات. چاپ دوم. ترجمه غلامعلی حداد عادل. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۱. _____ (۱۳۷۰/ب). روشن‌گری چیست. ترجمه همایون فولادپور، مجله کلک. شماره مسلسل بیست و دوم.
۱۲. _____ (۱۳۸۰/الف). صلح پایدار. ترجمه محمد صبوری. تهران: انتشارات به‌آوران.
۱۳. _____ (۱۳۸۰/ب). فلسفه فضیلت. ترجمه منوچهر صانعی درّه‌بیدی. تهران: انتشارات نقش و نگار.
۱۴. _____ (۱۳۸۰/ج). فلسفه حقوق. ترجمه منوچهر صانعی درّه‌بیدی. تهران: انتشارات نقش و نگار.

۱۵. _____ (۱۳۸۰/د). درس‌های فلسفه اخلاق. ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی. تهران: انتشارات نقش و نگار.
۱۶. _____ (۱۳۷۸). معنای تاریخ کلی در غایت جهان‌وطنی. ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، مجله نامه فلسفه، شماره ششم، ص ۱۴۲-۱۲۸.
۱۷. کوهن، کارل (۱۳۷۳). دموکراسی. ترجمه فریبرز مجیدی. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۱۸. المان، فندیوس میریام (۱۳۸۰). داستان بی‌پایان: «دموکراسی و صلح». ترجمه شهروز ابراهیمی. مجله سیاست دفاعی. شماره سی و چهارم. ص ۱۷۶-۱۴۹.
۱۹. محمودی، سید علی (۱۳۸۳). فلسفه سیاسی کانت. تهران: انتشارات نگاه معاصر.
۲۰. میرمحمدی، معصومه (۱۳۹۰). مقایسه صلح پایدار در اندیشه انسان‌محور کانت و صلح عادلانه در اندیشه متفکران شیعی، مجله معرفت ادیان، شماره چهارم، ص ۱۴۶-۱۱۷.
۲۱. نوع‌پرست، زهرا (۱۳۸۸). دموکراسی، عدالت و صلح. فصل‌نامه تخصصی علوم سیاسی، شماره نهم، ص ۲۶-۵.
۲۲. هوبزباوم، ا. ج. (۱۳۷۴). عصر انقلاب. ترجمه علی‌اکبر مهدیان. تهران: انتشارات مترجم.
23. Immanuel Kant (1996) *The Metaphysics of Morals*, trans. Mary Gergor, Cambridge, Cambridge University Press.